

فہرست

برای مطالعه هر مسأله روی آن کلیک کنید

۲	.....	کتاب وکالت
۳	.....	مسأله ۱
۳	.....	مسأله ۲
۵	.....	مسأله ۳
۵	.....	مسأله ۴
۵	.....	مسأله ۵
۶	.....	مسأله ۶
۶	.....	مسأله ۷
۷	.....	مسأله ۸
۸	.....	مسأله ۹
۸	.....	مسأله ۱۰
۹	.....	مسأله ۱۱
۱۰	.....	مسأله ۱۲
۱۰	.....	مسأله ۱۳
۱۰	.....	مسأله ۱۴
۱۱	.....	مسأله ۱۵
۱۲	.....	مسأله ۱۶
۱۳	.....	مسأله ۱۷
۱۴	.....	مسأله ۱۸
۱۵	.....	مسأله ۱۹
۱۵	.....	مسأله ۲۰
۱۶	.....	مسأله ۲۱
۱۷	.....	مسأله ۲۲
۱۷	.....	مسأله ۲۳
۱۸	.....	مسأله ۲۴
۱۸	.....	مسأله ۲۵
۱۹	.....	مسأله ۲۶
۲۰	.....	مسأله ۲۷
۲۰	.....	مسأله ۲۸
۲۱	.....	مسأله ۲۹
۲۱	.....	مسأله ۳۰
۲۲	.....	مسأله ۳۱
۲۳	.....	مسأله ۳۲
۲۳	.....	مسأله ۳۳
۲۴	.....	مسأله ۳۴
۲۴	.....	مسأله ۳۵
۲۵	.....	مسأله ۳۶
۲۶	.....	مسأله ۳۷
۲۶	.....	مسأله ۳۸
۲۷	.....	مسأله ۳۹



## کتاب وکالت

وکالت عبارت است از اینکه انسان کار خود را به دیگری واگذار کند که تا زنده است انجام دهد و یا تا زنده است یکی از امور او را راه بیاندازد، (مثلا تجارتش را بچرخاند یا ملکش را اداره کند)، و وکالت از آن جا که عقدی است از عقود احتیاج به ایجاب و قبول دارد، و ایجابش هر عبارتی است که این مقصود را برساند، مثل اینکه به وکیل بگویی: (من تو را وکیل کردم) و یا (تو در انجام فلان کار وکیل منی) و یا (انجام فلان کار را به تو واگذار کردم) و امثال اینها بلکه ظاهرا همین هم کافی باشد. که بگوید فلان کار مرا انجام بده مثلا خانه ام را بفروش و منظورش این باشد که من اینکار را به تو واگذار کردم، و قبول وکالت نیز هر عبارتی است از وکیل که رضایت او را بر وکالت افاده کند، بلکه علی الظاهر همین مقدار کافی در قبول باشد که وکیل بعد از ایجاب شروع به انجام آن عمل کند بلکه اقوی آن است که اصلا ایجاب و قبول لفظی نمی خواهد و به طور معاطاۃ نیز واقع می شود به اینکه متاعی را به او بدهد تا بفروشد او هم آن را تحویل بگیرد، بلکه بعید نیست که با نامه نیز تحقق پیدا کند یعنی موکل به شخص بنویسد که فلان کار را و وکیل هم به مضمون نامه راضی شود هر چند که مدتی نامه دیر بدستش رسیده باشد پس بنابراین بین ایجاب موالات معتبر نیست، و سخن کوتاه اینکه در وکالت قید و شرطهای سایر عقود نیست حتی اگر وکیل پرسد (آیا من وکیل تو باشم در فروختن خانه؟) و صاحب خانه بگوید: (آری) وکالت صحیح و تمام است هر چند که ما این و امثال این را در سایر عقود کافی ندانسته ایم.

## کتاب الوکالة

وهی تفویض أمر إلى الغير ليعمل له حال حياته أو إرجاع تمشية أمر من الأمور إليه له حالها، وهي عقد يحتاج إلى إيجاب بكل ما دل على هذا المقصود، كقوله وكلتك أو أنت وكيل في كذا أو فوضته إليك و

نحوها، بل الظاهر كفاية قوله: بع داري قاصدا به التفويض المذكور فيه، وقبول بكل ما دل على الرضا به، بل الظاهر أنه يكفي فيه فعل ما وكل فيه بعد الايجاب، بل الاقوى وقوعها بالمعاطاة بأن سلم إليه متعا لبيعه فتسلمه لذلك، بل لا يبعد تحققها بالكتابة من طرف الموكل والرضا بما فيه من طرف الوكيل وإن تأخر وصولها إليه مدق، فلا يعتبر فيها الموالاة بين إيجابها وقبولها، وبالجملة يتسع الامر فيها بما لا يتسع في غيرها حتى أنه لو قال الوكيل أنا وكيلك في بيع دارك مستفهما فقال: نعم صح وتم وإن لم نكتف بمثله في سائر العقود.

#### مسألة ١

بنابر احتیاط در وکالت تنجز و قطعیت شرط است، به این معنا که اصل وکالت را مشروط به شرطی نکنند مثلا نگویند: (هرگاه فلانی آمد تو وکیل منی) و یا (زمانی که قرص ماه آینده طلوع کرد تو وکیل منی در فلان کار)، بله در متعلق وکالت شرط آوردن اشکال ندارد مثل اینکه موکل بگوید: (تو در فروش خانه ام وکیل منی لکن به شرطی که وقتی فلانی آمد بفروشی) و یا به شرطی که در فلان زمان بفروشی.

مسألة ١: یشرط فیها علی الاحوط التخیز بمعنی عدم تعلق أصل الوكالة بشیء کقولہ مثلا إذا قدم زیدا وأهل هلال الشهر وکلتک فی کذا، نعم لا بأس بتعلیق متعلقها کقولہ أنت وکیل منی فی أن تبیع داری إذا قدم زیدا أو وکلتک فی شراء کذا فی وقت کذا.

بازگشت به فهرست

مسئله ۲

شرط است در موکل و وکیل اینکه بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشند، پس وکیل گرفتن و وکیل شدن کودک و دیوانه و کسیکه او را تهدید کرده اند صحیح نیست، بلکه بنابر اقرب وکیل در خواندن عقد شرط نیست بالغ باشد پس می شود کودک ممیزی که شرایط را می داند و رعایت می کند را وکیل کنند در اینکه عقد وکالت را بین موکل و وکیل اجراء کند، و در موکل شرط است اینکه در آن مالی که برای تصرف در آن وکیل می گیرد جائز التصرف باشد پس کسی که به خاطر سفاهت یا افلاس محجور علیه شده نمیتواند در آن مالی که از آن محجور شده وکیل بگیرد اما در کارهای دیگری چون طلاق اشکال ندارد، یکی دیگر اینکه انجام آن عمل ولو با واسطه برایش جائز باشد پس اگر در حال حرام باشد نمی تواند در اجراء عقد نکاح و یا خریدن شکار وکیل بگیرد. و در وکیل شرط است که به حکم عقل و شرع بتواند عمل مورد وکالت را انجام دهد پس اگر محرم است نمی تواند وکیل کسی شود که برای او کاری انجام دهد که شرعا برای خودش جائز نیست مثلا شکار او را بفروشد و یا نگه بدارد و یا عقد نکاح واقع سازد.

مسئله ۲: یشرط فی کل من الموکل و الوکیل البلوغ و العقل و القصد و الاختیار، فلا یضح التوکیل و لا التوکل من الصبی و المجنون و المکره، نعم لا یشرط البلوغ فی الوکیل فی مجرد اجراء العقد علی الاقرب، فیصح توکیله فیه إذا کان ممیزا مراعیاً للشرائط، و یشرط فی الموکل کونه جائز التصرف فیما وکل فیه، فلا یضح توکیل المحجور علیه لسفه أو فلس فیما حجر علیهما فیه دون غیره کالطلاق، و أن یکون ایقاعه جائزاً له و لو بالتسبیب، فلا یضح منه التوکیل فی عقد النکاح أو ابتیاع الصید إن کان محرماً، و فی الوکیل کونه متمکناً عقلاً و شرعاً من مباشرة ما توکل فیه، فلا تصح وکالة المحرم فیما لا یجوز له کابتیاع الصید و إمساکه و ایقاع عقد النکاح.

بازگشت به فهرست

مسئله ۳

در وکیل اسلام شرط نیست پس وکالت کافر و بلکه مرتد و حتی مرتد فطری برای مسلمان و کافر جائز است مگر در کارهایی که وقوعش از کافر صحیح نیست مثل اینکه قرآنی را برای کافر خریداری کند و یا حق موکل خود را از مسلمانی استیفاء کند و یا به وکالت از طرف او با مسلمانی مخاصمه نموده در دادگاه علیه او طرح دعوی کند هرچند که موکل او مسلمان باشد.

مسئله ۳: لا یشترط فی الوکیل الاسلام، فتصح وكالة الكافر بل والمرتب وإن كان عن فطرة عن المسلم والكافر إلا فيما لا يضح وقوعه من الكافر كابتیاع المصحف لكافر وكاستیفاء حق من المسلم أو مخاصمة معه وإن كان ذلك لمسلم.

بازگشت به فهرست

مسئله ۴

وکالت محجور علیه برای موکلی که خودش محجور علیه نیست صحیح است چه اینکه حجر وکیل بخاطر سفاهت باشد یا به خاطر فلس.

مسئله ۴: تصح وكالة المحجور علیه لسفه أو فلس عن غیرهما من لا حجر علیه.

بازگشت به فهرست

مسئله ۵

اگر بعضی از تصرفات کودک ده ساله در اموالش نظیر وصیت کردن به کار خداپسندانه اش را صحیح بدانیم جائز است برای انجام آن گونه کارهایش وکیل بگیرد.

مسئله ۵: لو جوزنا للصبی بعض التصرفات فی ماله كالوصية بالمعروف لمن بلغ عشر سنين جاز له التوكيل فيما جاز له.

بازگشت به فهرست

مسئله ۶

آن چه که در ابتدا در وکیل و موکل شرط است در استدامه نیز شرط است، پس اگر دیوان یا بیهوش شوند و یا موکل و یا در آن چه وکیل گرفته محجور علیه شود بنا بر احتیاط وکالت باطل می شود، و اگر موانع نامبرده از بین برود و بخواهد وکالت را ادامه دهند احتیاج به توکیلی جدید دارد.

مسئله ۶: ماکان شرطاً فی الموکل والوکیل ابتداء شرط فیهما استدامة، فلو جأ أو أغمی علیهما أو حجر علی الموکل فیما وکل فیہ بطلت الوکالة علی الاحوط، ولو زال المانع احتاج عودها إلى توکیل جدید.

بازگشت به فهرست

مسئله ۷

شرط است در عملی که برای انجام آن وکیل می گیرند اینکه عملی جائز باشد و نیز موکل سلطنت شرعی بر آن چه برایش وکیل می گیرند داشته باشد، پس اگر در عمل معصیت مانند غصب و دزدی و قمار و امثال اینها وکیل بگیرد وکالت باطل است همچنانکه وکیل گرفتن بر فروختن مال دیگران بدون داشتن ولایت بر آنان جائز نیست، و اما اینکه خود موکل قادر بر آن کار مشروع باشد معتبر نیست پس کسی که خودش نمی تواند مال خود را از غاصب بگیرد جائز است کسی را که به این کار قادر است وکیل بگیرد.

مسئله ۷: یشرط فیما وکل فیہ أن یکون سائعا فی نفسه وأن یکون للموکل سلطنة شرعا علی إیقاعه، فلا توکیل فی المعاصی كالغصب والسرقة والقمار ونحوها، ولا علی بیع مال الغیر من دون ولایة علیه، ولا یعتبر القدرة علیه خار جامع کونه مما یضح وقوعه منه شرعا، فیجوز لمن لم یقدر علی أخذ ماله من غاصب أن یوکل فیہ من یقدر علیه.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۸

اگر وکیل بگیرد برای انجام کاری که به حسب شرع و یا به حسب عقل امکان ندارد مگر بعد از واقع شدن امری که در حال وکالت گرفتن واقع نیست، مثل اینکه وکیل بگیرد برای اینکه زنی را که فعلاً همسرش نشده طلاق بدهد و یا وکیل بگیرد برای این که زنی که در عقد دیگری و یا در عده دیگری است برای او تزویج کند اشکالی نیست در اینکه چنین وکالتی برای بعد از زوال مانع و به تبع زوال مانع، جائز است مثل این که او را وکیل کنند در اینکه اول آن زن را به عقد او درآورد و سپس طلاق دهد و یا او را وکیل کند در اینکه نخست مالی را برای او بخرد و سپس آن را بفروشد و امثال اینها، همچنانکه ظاهراً جائز باشد کسی را بر انجام امری کلی وکیل کند که مثالهای بالا یکی از مصادیق آن کلی باشد مثل اینکه او را وکیل در تمامی امور خود کند که قهراً وکیل در اموالی هم که بعدها از طریق ارث یا هبه یا بیع یا رهن یا غیر اینها صاحب آن می شود و فعلاً مالک او نیست خواهد بود، و اما وکیل گرفتن در انجام خصوص آن گونه کارها بدون انجام مقدمه آن و یا حصول آن مقدمه محل اشکال است بلکه ظاهراً این است که جائز نباشد بدون فرق بین آن که مقدمه اش قابل توکیل نباشد مثل بسر رسیدن عده و یا قابل باشد، پس جائز نیست کسی را وکیل کند در اینکه زنی را که در عده است بعد از عده اش وزنی را که شوهر دارد بعد از طلاق شوهرش به عقد وی درآورد و همچنین زنی که هنوز برای خود نکاح نکرده طلاق دهد و یا کالائی را که بعداً خواهد خرید برایش بفروشد و امثال اینها.

مسألة ۸: لو لم یتمکن شرعاً أو عقلاً من إیقاع أمر إلا بعد حصول أمر غیر حاصل حین التوکیل یتطبیق امرأة لم تکن فی حبالته و تزویج من کانت مزوجة أو معتقة ونحو ذلك فلا إشکال فی جواز التوکیل فیہ تبعاً لما تمکن منه، بأن یوکل فی إیقاع المرتب علیه ثم إیقاع ما رتب علیه، بأن یوکل مثلاً فی تزویج امرأة له ثم طلقها أو شراء مال ثم بیعه و نحو ذلك، كما أن الظاهر جوازه لو وقعت الوكالة علی کلی یكون هو من مصادیقه، كما لو وکله علی جمیع أموره فیکون وکیلاً فی المتجدد فی ملکه بهبة أو إرث بیعا و رهنًا و غیرهما، و أما التوکیل استقلالاً فی خصوصه من دون التوکیل فی المرتب علیه فیه إشکال، بل الظاهر عدم الصححة من غیر فرق بین ما کان المرتب علیه غیر قابل

للتوكيل كاتقضاء العدة أو قابلا ، فلا يجوز أن يوكل في تزويج المعتق بعد انقضاء عدتها والمزوجة بعد طلاقها ، وكذا في طلاق زوجة سينكحها أو يبيع متاع سيشتريه ونحو ذلك.

بازگشت به فهرست

#### مسئله ۹

در عمل مورد وکالت شرط است اینکه عملی باشد قابل واگذار کردن به غیر یعنی مباشرت شخص موکل در آن معتبر نباشد، پس اگر موکل عملی را به عهده گرفته به قید اینکه خودش انجام دهد وکیل گرفتن در آن جائز نیست ، و اما عبادات بدنی چون نماز و روزه و حج و غیر اینها توکیل در آنها صحیح نیست هر چند که فرضا نیابت از مکلف زنده را در آن صحیح بدانیم نظیر نیابت در حج از زنده ای که قادر به انجام آن نیست و یا نیابت از میت در نماز و غیر آن چون نیابت به حسب اعتبار غیر وکالت بله وکالت در عبادات مالی چون دادن زکات و خمس و کفارات و یا رساندن آن به مستحق صحیح است.

مسئله ۹: یشرط فی الموکل فیہ أن یکون قابلا للتفویض إلى الغير بأن لم یعتبر فیہ المباشرة من الموکل ، فلو تقبل عملا بقید المباشرة لا یصح التوکیل فیہ ، وأما العبادات البدنیة كالصلاة والصیام والحج و غیرها فلا یصح فیها التوکیل و إن فرض صحة النيابة فیها عن المحی كاللحج عن العاجز أو عن میت كالصلاة و غیرها ، فإن النيابة غیر الوکالة اعتبارا ، نعم تصح الوکالة فی العبادات المالیة كالزکاة والخمس والكفارات إخراجا وإیصالا إلى المستحق.

بازگشت به فهرست

#### مسئله ۱۰

گرفتن وکیل در همه عقود چون بیع و صلح و اجاره و هبه و عاریه و ودیعه و مضاربه و مزارعه و مساقات و قرض در رهن و شرکت و ضمانت و حواله و کفایت و وکالت و نکاح صحیح است ، هم برای این که وکیل طرف ایجاب قرار



گیرد و هم برای اینکه طرف قبول واقع شود و همچنین در وصیت و وقف و طلاق و برئی کردن ذمه بدهکار و استفاده از حق شفعه و اسقاط آن و فسخ عقد در جائی که موکل خیار دارد و اسقاط آن و ظاهرا گرفتن وکیل در رجوع به مطلقه رجعیه صحیح است، البته این در صورتی است که توکیل را به نحوی انجام دهد که صرف وکیل گرفتن تمسک به زوجیت نباشد و گرنه همین وکیل گرفتن رجوع شمرده می شود و دیگر موردی برای انجام وکالت باقی نمی گذارد، و بعید نیست که گرفتن وکیل در نذر و عهد وظهار صحیح باشد اما در سوگند و لعان و ایلاء و شهادت و اقرار صحیح نیست هرچند که صحیح نبودن آن در اخیری محل اشکال است.

مسألة ۱۰: یضح التوکیل فی جمیع العقود کالبیع والصلح والاجارة والهبة والعاریة والودیعة والمضاربة والمزارعة والمساقاة والقرض والرهن والشركة والضمان والحوالة والكفالة والوكالة والنکاح ایجابا وقبولا فی الجمیع وكذا فی الوصیة والوقف والطلاق والابراء والاخذ بالشفعة وإسقاطها وفسخ العقد فی موارد ثبوت الخیار وإسقاطه، و الظاهر صحته فی الرجوع إلى المطلقة الرجعیة إذا وقع علی وجه لم یکن صرف التوکیل تمسكا بالزوجیة حتی یرتفع به متعلق الوكالة، ولا یبعد صحته فی النذر والعهد والظهار، ولا یضح فی الیمین واللعان والایلاء والشهادة والاقرار علی إشکال فی الاخیر.

بازگشت به فهرست

مسألة ۱۱

وکیل گرفتن در قبض و اقباض در مواردی که قبض و اقباض لازم است، مانند رهن و قرض و صرف نسبت به دو عوض و بیع سلف نسبت به بهاء و در ایفاء دیون و استیفاء و غیر اینها صحیح است.

مسألة ۱۱: یضح التوکیل فی القبض والاقباض فی موارد لزومها کما فی الرهن والقرض والصرف بالنسبة إلى العوضین، والسلم بالنسبة إلى الثمن، و فی ایفاء الدیون واستیفائها وغیرها.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۱۲

گرفتن وکیل در طلاق جائز است چه اینکه شوهر حاضر باشد یا غائب بلکه این نیز جائز است که شوهر زن خود را وکیل کند در اینکه خودش خود را طلاق دهد به اینکه زن کسی را وکیل کند تا از قبل خود او و یا از قبل شوهرش او را طلاق دهد.

مسألة ۱۲: يجوز التوكيل في الطلاق غائباً كان الزوج أو حاضراً، بل يجوز توكيل الزوجة في أن تطلق نفسها أو بأن توكّل الغير عن الزوج أو عن نفسها.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۱۳

وکیل گرفتن در حیات مباحات است مثل اینکه شخصی را وکیل کند تا برایش آب بکشد یا هیزم جمع کند و کارهای دیگری از این قبیل انجام دهد پس اگر شخصی را وکیل در اینگونه کارها بگیرد و آن وکیل چیزی را به وکالت از طرف او حیات کند او مالک آن چیز می شود.

مسألة ۱۳: تجوز الوكالة في حيازة المباح كالاستقاء والاحتطاب وغيرهما، فإذا وكل شخصاً فيها وقد حاز بعنوان الوكالة عنه صار ملكاً له.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۱۴

در عملی که برایش وکیل گرفته می شود شرط است که معین و مشخص باشد یعنی مجهول و مبهم نباشد پس اگر بگویند تو را وکیل کردم که کاری از کارهای مرا انجام دهی صحیح نیست ، بله ، تعمیم آن به بیانی که می آید اشکال ندارد.

مسألة ۱۴: یشرط فی الموکل فیہ التعین بأن لا یكون مجهولاً أو مبهماً، فلو قال: وکلتک علی أمر من الامور لم یضح  
، نعم لا بأس بالتعمیم والاطلاق کما یأتی.

بازگشت به فهرست

#### مسألة ۱۵

وکالت یا برای انجام کار خاصی است و یا عمومی و یا مطلق است ، اول آن وکالتی است که برای تصرف محدود و معین در چند چیز صورت بگیرد مثل اینکه او را وکیل کند در خریدن خانه معین که اینطور وکالت هیچ اشکالی در صحتش نیست و دومی به سه نحو تصور می شود یکی اینکه عمومی از جهت تصرف و خصوصی از جهت متعلق باشد مثل اینکه او را وکیل کند در تمامی تصرفات که در خانه معین او ممکن هست که وکالت در تصرف عمومی است اما مورد تصرف خصوص خانه معین است .قسم دیگر عکس این صورت است مثل اینکه او را وکیل کند در تمامی اموالش ولی در خصوص فروختن آنها نه تصرفی دیگر. سوم اینکه از هر دو جهت عمومی باشد هم از جهت تصرف و هم از جهت متعلق مثل اینکه او را وکیل کند در اینکه هرگونه تصرف ممکن را در همه اموال او بنماید و یا آن چه از اموال دارد را در هر کاری که تعلق به او دارد صرف کند به طوری که حتی شامل تزویج برای او و طلاق همسر او نیز بشود. در سومی یعنی آن جائی که وکالت مطلق باشد نیز سه صورت بالا قابل تصور است چون گاه می شود که وکالت از جهت نوع تصرف مطلق است یعنی قیدی ندارد ولی از جهت مورد مقید به خانه موکل است ، مثل اینکه به وکیل بگوید: (تو در امر خانه من وکیل هستی ) و همچنین است اگر بگوید: (تو وکیل منی در فروختن خانه من ) و این صورت مقابل صورتی است که نوع تصرف در آن قید شده باشد مثلاً بیع را مقید به بهائی معین و یا به شخصی معین کرده باشد. و گاهی عکس این مثل اینکه بگوید: (تو وکیل منی در فروختن یکی از املاک من ) و یا (تو وکیل منی در فروختن ملک من ). و گاهی از هر دو جهت مطلق است مثل اینکه بگوید: (تو وکیل منی در تصرف در اموالم ) گاه هم می شود که توکیل به نحو تخییر است یعنی وکیل را مخیر بین چند کار می کند حال یا مخیر در خصوص تصرف می کند ولی متعلق متعین است ، مثل اینکه بگوید: (تو وکیل منی در اینکه خانه مرا بفروشی یا صلح کنی یا ببخشی یا اجاره دهی ، یا فقط مخیر در خصوص متعلق می کند ولی تصرف را مشخص می سازد مثل اینکه

بگوید (تو وکیل منی در فروش این خانه من و یا این حیوان من و یا این فرش من) مثلاً و ظاهراً همه این صور صحیح باشد.

مسئله ۱۵: الوكالة أما خاصة وأما عامة وأما مطلقة، فالأولى ما تعلقت بتصرف معين في شيء معين، كما إذا وكله في شراء بيت معين، وهذا مما لا إشكال في صحته، والثانية أما عامة من جهة التصرف وخاصة من جهة المتعلق، كما إذا وكله في جميع التصرفات الممكنة في داره المعينة وأما بالعكس كما إذا وكله في التصرفات الممكنة في جميع ما يملكه أو في إيقاع جميع ما كان له فيما يتعلق به بجميع أنواعه بحيث يشمل التزويج له وطلاق زوجته وكذا في الثالثة قد تكون مطلقة من جهة التصرف خاصة من جهة متعلقه، كما لو قال: أنت وكيل في أمر داري، وكذا لو قال: أنت وكيل في بيع داري مقابل المقيد بضمن معين أو شخص معين، وقد يكون بالعكس كما لو قال: أنت وكيل في بيع أحد أملاكى أو في بيع ملكى، وقد تكون مطلقة من الجهتين، كما لو قال: أنت وكيل في التصرف في مالى، وربما يكون التوكيل بنحو التخيير بين أمور: أما في التصرف دون المتعلق، كما لو قال: أنت وكيل في بيع داري و صلحها أو هبتها أو إجارتها، وأما في المتعلق فقط، كما لو قال: أنت وكيل في هذه الدار أو هذه الدابة أو هذه الفرش مثلاً، والظاهر الصحة في الجميع.

بازگشت به فهرست

مسئله ۱۶

بر وکیل لازم است که در آن چه مربوط به وکالت اوست تنها آن تصرفی را بکند که صریح عقد وکالت و یا ظاهر آن شامل آن است هر چند که قرائن حالی و مقالی این ظهور را به عقد وکالت داده باشد هر چند که عادت جاری در بین عرف این باشد که وقتی کسی وکیل در کاری شد وکیل در لوازم آن نیز باشد، مثلاً عادت بر این جاری باشد که اگر

موکل کالای خود را به وکیل خود بدهد که آن را بفروشد و یا پول خود را به او بدهد. که فلان چیز را برایش بخرد و حاصل کلام اینکه آن چه وکیل انجام میدهد باید مشمول عقد وکالت بوده باشد.

مسألة ۱۶: لابد أن يقتصر التوكيل في التصرف في الموكل فيه على ما شمله عقد الوكالة صريحاً أو ظاهراً ولو بمعونة قرائن حالية أو مقالية ولو كانت هي العادة التجارية على أن التوكيل في أمر لازم التوكيل في أمر آخر كما لو سلم إليه المبيع و كلفه في بيعه أو سلم إليه الثمن و كلفه في الشراء، وبالجملة لابد في صحة التصرف من شمول الوكالة له.

#### بازگشت به فهرست

#### مسألة ۱۷

اگر وکیل مخالفت کند که عقد وکالت شامل آن نمی شده، اگر از اموری است که انجام آن به طور فضولی نیز صحیح است صحت آن موقوف به اجازه موکل است حال چه اینکه خلاف او به طور مابینه باشد، یعنی کاری کرده باشد که ضد دستور موکل است مثل اینکه او وکیلش کرده بود در این که خانه او را بفروشد و او خانه را اجاره داده و یا به طور مابینه نباشد بلکه به بعضی از خصوصیات باشد مثل اینکه او وکیلش کرده بود در این که خانه را نقد بفروشد و او نسبه فروخته یا وکیلش کرده بود با خیار بفروشد و او بدون خیار فروخته و حق فسخ برای موکل قرار نداده که در همه این صور صحت معامله وکیل موقوف به اجازه موکل است. بله اگر از عقد فهمیده نشود که شامل فاقد خصوصیت نیز هست به حسب ظاهر معامله وکیل صحیح است، مثل این که او را وکیل کرده بود در اینکه کالایش را به یک دینار بفروشد و وکیل آن را به دو دینار فروخته که ظاهراً حال موکل و بلکه معلوم از حال او این است که چنین معامله ای نیز مشمول وکالت اوست برای اینکه منظور او از قید کردن یک دینار این بوده که وکیل به کمتر از آن نفروشد نه اینکه به زیادتر نفروشد، و از این قبیل است جائی که او را وکیل کرده باشد در فروختن کالایش در بازاری معین و به بهائی معین و او آن را در بازاری دیگر به همان بهاء فروخته باشد برای اینکه همه می دانند منظور از چنین قیدی این است که جنس به قیمت خودش فروش برود نه به کمتر این به حسب ظاهر است، اما صحت واقعی چنین معامله ای تابع واقع است و اگر فرض شود که وکیل احتمال عقلانی بدهد که موکلش برای

فلان غرض عقلانی این قید را آورده باز هم تجاوز از آن جائز نیست و اگر تجاوز کند عقد معامله ای که کرده به حسب ظاهر فضولی است و به حسب واقع تابع واقع است.

مسألة ۱۷: لو خالف الوكيل وأتى بالعمل على نحو لم يشمل عقد الوكالة فإن كان مما يجري فيه الفضولية كالعقود توقفت صحته على إجازة الموكل ، ولا فرق في التحالف بين أن يكون بالمباينة كما إذا وكله في بيع داره فأجرها أو ببعض الخصوصيات كإذ وكله في بيعها نقدا فباع نسيئة أو بخيار فباع بدونه ، نعم لو علم شموله لفأقد الخصوصية أيضا صح في الظاهر ، كما إذا وكله في أن يبيع السلعة بدينار فباع بدينارين ، فإن الظاهر بل المعلوم من حال الموكل أن تحديد من طرف النقيصة لا الزيادة ، ومن هذا القبيل ما إذا وكله في البيع في سوق معين بثمان معين فباعها في غير ذلك الثمن ، فإن الظاهر أن مراده تحصيل الثمن ، هذا بحسب الظاهر ، وأما الصحة الواقعية فتابعة للواقع ، ولو فرض احتمال وجود غرض عقلاني في التحديد لم يجز التعدي ، ومع الفضولي في الظاهر والواقع تابع للواقع .

بازگشت به فهرست

مسألة ۱۸

کسی که ولی صغیر است یعنی پدر و جد او جائز است در آن کارهای صغیر که وی نسبت به آنها ولایت دارد وکیل بگیرد.

مسألة ۱۸: يجوز للولي كالأب والمجد للصغير أن يوكل غيره فيما يتعلق بالمولى عليه ماله الولاية عليه.

بازگشت به فهرست

مسأله ۱۹

برای وکیل جائز نیست که دیگری را در انجام کاری که خودش وکیل انجام دادنش شده وکیل کند نه وکیل از طرف خود و نه وکیل از طرف موکلش مگر به اذن موکل که به اذن او هر دو قسم توکیل برای او جائز است ، حال اگر موکل یکی از آن دو قسم را تعیین کند که همان متبع است و دیگر تعدی از آن جائز نیست و اگر به وکیل گفته باشد (من تو را وکیل کردم در اینکه غیر خودت را برای انجام فلان کار وکیل کنی بدون اشکال اجازه در توکیل غیر را داده و اما اگر گفته باشد: (غیر خودت را وکیل کن ) هرچند که این نیز ظهور در این معنا دارد لکن خالی از تامل نیست.

مسألة ۱۹: لا يجوز للوكيل أن يوكل غيره في إيقاع ما توكل فيه لا عن نفسه ولا عن الموكل إلا بإذنه ، ومعه يجوز بـكـلـا النـحـوین ، فإن عين أحدهما فهو المتبع ، ولا يجوز التعدى عنه ، ولو قال مثلاً وكلتك في أن توكل غيرك فهو إذن في توکیل الغير عن الموكل ، والظاهر أنه كذلك لو قال: وكل غيرك وإن لا يخلو من تأمل.

بازگشت به فهرست

مسأله ۲۰

اگر وکیل دوم وکیل از موکل باشد نه از وکیل خود در عرض وکیل خواهد بود پس وکیل اول نمی تواند او را عزل کند و با عزل شدن او این عزل نمی شود بلکه حتی اگر وکیل اول از دنیا برود و دومی همچنان وکالتش باقی است ، اما اگر وکیل از طرف خود او باشد او حق دارد وی را عزل کند و وکالتش تابع وکالت او است در نتیجه اگر موکل او را عزل کند و وکالتش تابع وکالت او است در نتیجه اگر موکل او را عزل کند و یا عمر او سرآید وی خود بخود منعزل می شود و بعید نیست که در این صورت نیز موکل حق داشته باشد او را عزل کند هرچند وکیل اول عزلش نکند نباشد.

مسألة ۲۰: لو كان الوكيل الثاني وكيلا عن الموكل كان في عرض الاول، فليس له أن يعزله ولا ينعزل بانعزاله، بل لو مات يبقى الثاني على وكالته، ولو كان وكيلا عنه كان له عزله، وكانت وكالته تبعا لوكالته، فينعزل بانعزاله أو موته، ولا يبعد أن يكون للموكل عزله من دون عزل الوكيل الاول.

بازگشت به فهرست

مسألة ۲۱

جائز است دو نفر و بیشتر از طرف یک نفر و در انجام یک کار وکیل شوند، حال اگر موکل در کلام خود تصریح کند به اینکه هر یک از آن دو نفر مستقل در انجام آن کارند و یا کلام او ظهور در این معنا داشته باشد همان متبع است و هر یک مستقلا و بدون مراجعه به دیگری می تواند آن کار را فیصل دهد وگرنه برای هیچ یک جائز نیست به تنهایی اقدام کند هرچند در صورتی که دیگری غائب یا عاجز باشد حال چه اینکه در شق دوم تصریح کرده باشد به اینکه باید آن کار را انجام دهند و یا کلامش مطلق باشد مثلا بگوید: (من شما دو نفر را وکیل خود کردم) و یا عبارتی نظیر این، و در این فرض اگر یکی از آن دو از دنیا برود در صورتی که اجتماع هر دو را شرط کرده باشد یا معنای اطلاق کلام موکل اجتماع باشد وکالت به کلی باطل می شود و در صورتی که یکی یکی را وکیل کرده باشد وکالت دیگری باقی است.

مسألة ۲۱: يجوز أن يتوكل اثنان فصاعدا عن واحد في أمر واحد، فإن صرح الموكل بانفرادهما أو كان لكلامه ظاهر متبع في ذلك جاز لكل منهما الاستقلال في التصرف من دون مراجعة الآخر، وإلا لم يجز للانفراد لاحدهما ولو مع غيبة صاحبه أو عجزه، سواء صرح بالانضمام والاجتماع أو أطلق بأن قال مثلا وکلتکما أو أنتما وکیلاي ونحو ذلك، ولو مات أحدهما بطلت الوكالة رأسا مع شرط الاجتماع أو الاطلاق المنزل منزله وبقي وكالة الباقي لو وکل بالانفراد.

بازگشت به فهرست



مسئلہ ۲۲

وکالت عقدی است کہ ہم از طرف موکل جائز و قابل فسخ است و ہم از طرف وکیل ، بنابراین وکیل می تواند در حضور موکل و ہم در غیاب او خود را عزل کند همچنانکہ موکل می تواند او را عزل کند، لکن منعزل شدن وکیل بہ خاطر عزل موکل مشروط بہ این است کہ وکیل مطلع از عزل خود بشود سپس اگر موکل او را عزل بکند ولی بہ اطلاع او نرساندہ ولو بہ اعلام شخصی موثق بگوش او نرسیدہ باشد منعزل نمی شود در نتیجہ اگر در ہمین فاصلہ کاری انجام دادہ باشد (مثلا معاملہ ای کردہ باشد) آن معاملہ نافذ است.

مسئلہ ۲۲: الوکالة عقد جائز من الطرفين ، فللوکیل أن یعزل نفسه مع حضور الموکل وغیبتہ ، وكذا للموکل أن یعزله ، لکن انعزاله بعزله مشروط ببلوغه إیاءه ، فلو أنشأ عزله ولم یطلع علیہ الوکیل لم ینعزل فلو أمضى أمراً قبل أن یبلغه ولو بأخبار ثقة کان نافذاً.

بازگشت بہ فہرست

مسئلہ ۲۳

وکالت ہم با مرگ وکیل باطل می شود و ہم با مرگ موکل ہرچند کہ وکیل از مردن او خبردار نشدہ باشد، و نیز با جنون ہر یک از آن دو چیزی کہ ہست بطلان وکالت با جنون اطباقی بنا بر اقوی و با جنون ادواری (یعنی گاہگاہی) بنا بر احتیاط است همچنانکہ با بیہوشی ہر یک از آن دو بنا بر احتیاط است ، و همچنین وکالت با تلف شدن متعلقش و با انجام یافتن آن بہ دست موکل باطل می شود (ہرچند کہ شخص موکل آن را انجام ندهد بلکہ بہ دیگری گفتہ باشد انجام دہد) مثلاً وکیل گرفتہ باشد در اینکہ فلان متاع او را بفروشد آن گاہ قبل از اقدام وکیل خودش آن را بفروش برساند و یا کاری کند کہ منافات با توکیلش داشتہ باشد مثل اینکہ در ہمان مثال ہمان متاع را وقف کند.

مسئلہ ۲۳: تبطل الوکالة بموت الوکیل ، وكذا بموت الموکل وإن لم یعلم الوکیل بموتہ ، وبعروض الجنون علی کل منہما علی الاقوی فی الاطباقی ، و علی الاحوط فی غیرہ ، و بإغماء کل منہما علی الاحوط ، و بتلف ما تعلقت بہ

الوكالة، وبفعل الموكل ولو بالتسبب ما تعلق به، كما لو وكله في بيع سلعة ثم باعها، أو فعل ما ينافيه كما وكله في بيع شيء ثم أوقفه.

بازگشت به فهرست

#### مسئله ۲۴

گرفتن وکیل در خصومت و مرافعه هم برای مدعی صحیح و جائز است و هم برای مدعی علیه (منکر) بلکه مباشرت افراد صاحب مروت و آبرومند و دارندگان مناصب علیه در کار منازعه و مرافعه مکروه است مخصوصا اگر طرف دعوی آنان افراد بددهن و بی شرم باشند و در گرفتن وکیل رضایت طرف دعوی معتبر نیست و او نمی تواند و حق ندارد بگوید: من حاضر نیستم با وکیل تو طرف دعوی شوم.

مسئله ۲۴: يجوز التوكيل في الخصومة والمرافعة لكل من المدعى والمدعى عليه، بل يكره لذوي المروات من أهل الشرف والمناصب الجليلة أن يتولوا المنازعة والمرافعة بأنفسهم خصوصا إذا كان الطرف بذی اللسان، ولا يعتبر رضا صاحبه، فليس له الامتناع عن خصومة الوكيل.

بازگشت به فهرست

#### مسئله ۲۵

وکیل اگر منصوب از طرف مدعی باشد وظیفه اش این است که ادعای مدعی علیه را نزد حاکم مطرح کند و بر آن اقامه بینه (شاهد) نموده شاهد را تعدیل نماید (یعنی به عدالت آنان شهادت دهد)، و در جائی که باید منکر را قسم بدهد، قسم بدهد و از حاکم بخواهد که علیه او حکم کند و خلاصه کلام اینکه هر کاری که وسیله اثبات است انجام دهد، و اگر وکیل منصوب از قبل مدعی علیه باشد وظیفه اش این است که دعوی مدعی را انکار کند و در عدالت شاهد های وی خدشه نماید و برای خدشه خود اقامه شهود کند تا بتواند بینه مدعی را از اعتبار بیندازد و از حاکم

بخواهد شہادت شہدانش را بشنود و طبق آن حکم کند و حاصل کلام اینکہ در دفع ادعای مدعی ہر کار معتبری کہ می تواند انجام دهد.

مسألة ۲۵: وکیل المدعی وظیفته بٹ الدعوی علی المدعی علیہا عند الحاکم، وإقامة البينة وتعديلها، وتحليف المنكر، وطلب الحكم على الخصم وبالجملة كل ما هو وسيلة إلى الاثبات، ووكيل المدعی علیہ وظیفته الانكار، والطعن على الشهود، وإقامة بينة الجرح، ومطالبة الحاکم بسماعها والحكم بها، وبالجملة علیہ السعی فی الدفع ما أمکن.

#### بازگشت به فهرست

#### مسألة ۲۶

اگر منکر بدهی مثلا در اثناء دفاع وکیلش از او ادعاء کند کہ من بدهی مدعی را پرداخته ام و یا مدعی آن بدهی را به من بخشید مثلا و ذمه مرا بریء کرد به محضی کہ چنین حرفی را بزند این منکر مدعی می شود و مدعی قبلی منکر (قبلا مدعی می گفت من طلب دارم و منکر می گفت طلبی ندارم ولی اکنون موکل کہ همان منکر قبلی است اقرار دارد کہ بدهکار بوده لکن ادعاء می کند کہ پرداخته ام و مدعی قبلی پرداختن او را منکر است)، در نتیجه وظیفه وکیل هم این می شود کہ شاهد بیاورد بر این کہ موکل من دین او را پرداخته و سایر وظائفی را کہ قبلا درباره وکیل مدعی بیان کردیم انجام دهد، در مقابل وظیفه خصم او هم وظائف منکر یعنی مدعی علیہ می شود.

مسألة ۲۶: لو ادعی منکر الدین مثلا فی اثناء مدافعة وکیلہ عنه الاداء أو الابراء انقلب مدعیاً وصارت وظيفة وکیلہ إقامة البينة علی هذه الدعوی وغیرها ما هو وظيفة المدعی، وصارت وظيفة خصمه الانكار وغیره من وظائف المدعی علیہ.

#### بازگشت به فهرست

مسئله ۲۷

اگر وکیل یکی از دو طرف دعوی علیه موکلش اقراری کند نافذ نیست و به اقرارش اخذ نمی شود پس اگر وکیل مدعی از زبانش درآید که موکل من طلب خود را گرفته و یا بدهکار را ابراء کرده یا حواله او را پذیرفته و یا بر سر مال مورد دعوی مصالحه ای انجام داده ، و یا بگوید حق او مدت دار بوده و یا اینکه شاهدهای موکل من فاسق نیستند و در مقابل وکیل مدعی علیه (منکر) اگر از دهانش درآید که حق با مدعی است این اقرار از هیچ یک از این دو وکیل نافذ و مقبول نیست ، و خصومت به این اقرار فیصل نمی یابد بلکه همچنان بحال خود باقی است چه اینکه در مجلس حکم اقرار کنند و چه در جای دیگر اثری که بر این اقرار مترتب می شود این است که وکالت او باطل می شود زیرا به اقرار او موکلش در این خصومت ظالم است.

مسئله ۲۷: لا یقبل إقرار الوکیل فی الخصومة علی موکله ، فلو أقر وکیل المدعی القبض أو الأبراء أو قبول الحوالة أو المصالحة أو بأن الحق مؤجل أو أن البينة فسقة أو أقر وکیل المدعی علیه بالحق للمدعی لم یقبل ، و بقیة الخصومة علی حالها سواء أقر فی مجلس الحكم أو غیره ، وینعزل بذلك ، و تبطل وکالته ، لانه بعد الاقرار ظالم فی الخصومة بزعمه.

بازگشت به فهرست

مسئله ۲۸

کسی که وکیل در خصومت شده حق ندارد از طریق صلح از حق موکلش صرف نظر کند و یا ذمه مدعی علیه او را بری نماید مگر آن که از طرف موکلش همان طور که وکیل در خصومت شده وکیل در اینگونه کارها نیز شده باشد.

مسئله ۲۸: الوکیل بالخصومة لا یمک الصلح عن الحق أو الأبراء منه إلا أن یکون وکیلا فی ذلك أيضا بالخصوص.

بازگشت به فهرست

مسئله ۲۹

موکل می تواند دو نفر و بیشتر را وکیل در خصومت کند مانند سایر کارها پس اگر تصریح نکرده باشد به اینکه یکایک آنان مستقل در کارند و نیز کلامش ظهوری در این معنا نداشته باشد هیچ یک از وکلاء مستقل از دیگری نیست بلکه باید با مشورت یکدیگر کار کنند و از بینش یکدیگر استفاده نمایند و یکدیگر را در طرح دعوی و اثبات آن یاری نمایند.

مسألة ۲۹: يجوز أن يوكل اثنين فصاعدا بالخصومة كسائر الأمور فإن لم يصرح باستقلال كل منهما ولم يكن لكلامه ظهور فيه لم يستقل بها أحدهما، بل يتشاوران ويتباصران ويعضد كل منهما صاحبه ويعينه على ما فوض إليهما.

بازگشت به فهرست

مسئله ۳۰

اگر شخصی در حضور حاکم کسی را وکیل خود کند تا در هر خصومتی که پیش می آید از او دفاع کند و یا تنها در یک خصومت معین حق او را استیفاء نماید آن گاه وکیل خصمی را برای موکل خود به محکمه بیاورد و علیه او در حضور حاکم طرح دعوی کند حاکم دعوی او را باید بشنود، و همچنین حاکم دعوی او را می شنود اگر نزد او ادعای وکالت در دعوی را بکند و بر گفته خود نزد حاکم شاهد بیاورد، و اما اگر ادعای وکالت کند ولی شاهد نیاورد چنانچه خصم موکلش را نزد حاکم حاضر نکرده باشد و یا اگر حاضر کرده خصم وکالت او را تصدیق نکند حاکم دعوی او را نمی شنود، ولی چنانچه خصم تصدیق کند وکالت او را علی الظاهر دعوی او مسموع است، لکن به صرف تصدیق وکالت او ثابت نمی شود بدین معنی که حجت بر علیه خود او نیز باشد، بنابراین اگر موازین حکم به حقانیت مدعی کند، مدعی علیه ملزم به دادن حق است. و اما اگر حکم کند که حق با مدعی علیه است مدعی محکوم نمی شود زیرا او می تواند منکر وکالت شود، در نتیجه دعوی او بحال خود می ماند، و مدعی علیه یا وکیل مدعی حق دارد که اقامه بینه بر ثبوت وکالت کند، و اگر وکالت با اقامه بینه ثابت شود حقانیت مدعی علیه در ماهیت دعوی واضح می شود.

مسألة ٣٠: لو وكل رجل وكيلا بحضور الحاكم في خصوماته واستيفاء حقوقه مطلقا أو في خصومة شخصية ثم قدم الوكيل خصما لموكله وأقام الدعوى عليه يسمع الحاكم دعواه عليه، وكذا إذا ادعى عند الحاكم وكالته في الدعوى وأقام البينة عندها، وأما إذا ادعاها من دون بينة فإن لم يحضر خصما عنده أو حضر ولم يصدق في وكالته لم يسمع دعواه، ولو صدقه فيها فالظاهر إنه يسمع دعواه لكن لم تثبت بذلك وكالته عن موكله بحيث تكون حجة عليه، فإذا انقضت موازين القضاء بحقية المدعى يلزم المدعى عليه بالحق، ولو قضت بحقية المدعى عليه فالمدعى على حجة فإذا أنكر الوكالة تبقى دعواه على حالها، وللمدعى عليه أو وكيل المدعى إقامة البينة على ثبوت الوكالة، ومع ثبوتها بها تثبت المدعى عليه في مهية الدعوى.

بازگشت به فهرست

مسألة ٣١

اگر کسی را وکیل کند در طرح دعوی و اثبات حقی که بر خصم خود دارد وکیل نمی تواند بعد از اثبات آن حق را تحویل بگیرد، بنابراین محکوم علیه می تواند از تحویل دادن حق به وی امتناع بورزد.

مسألة ٣١: لو وكله في الدعوى وتثبت حقه على خصمه لم يكن له بعد الاثبات قبض الحق، فللمحكوم عليه أن يمتنع عن تسليم ما ثبت عليه إلى الوكيل.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۳۲

اگر او را وکیل کند در اینکه حقی که به عہدہ شخصی دارد استیفاء نماید ولی آن شخص منکر آن حق شود وکیل حق ندارد با او مخاصمہ نموده در محکمہ علیہ او طرح دعوی کند و حق موکل را ثابت نماید مگر آنکہ از طرف موکلش وکیل برای این کار نیز شدہ باشد.

مسألة ۳۲: لو وکله فی استیفاء حق له علی غیره فحج من علیہ الحق لم یکن للوکیل مخاصمته و مرافعتہ و تثبیت الحق علیہ ما لم یکن وکیلا فی الخصومة.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۳۳

وکیل گرفتن ہم با حق العمل و ہم بدون آن جائز است و در صورت اول به محضی کہ وکیل عمل مورد قرارداد را انجام داد مستحق جعل (یعنی فرد معین شدہ) می باشد، پس اگر بہ وکیل گفتہ باشد فلان مبلغ بہ تو می دهم در مقابل اینکہ فلان چیز را برایم بفروشی و یا بخری همینکہ وکیل آن معاملہ را انجام داد مستحق جعل می شود، هرچند کہ موکل در صورت خرید کالا را و در صورت فروش بہا را تحویل نگرفته باشد و همچنین اگر او را وکیل کردہ باشد در مرافعہ و تثبیت حق کہ اگر حق موکلش را در محکمہ ثابت کرد اجرت عملش را مستحق می شود هرچند کہ موکلش هنوز حق را از طرف نگرفته باشد.

مسألة ۳۳: یجوز التوکیل بجعل وبغیرہ، وإنما یستحق الجعل فی الاول بتسليم العمل الموکل فیہ، فلو وکله فی البیع أو الشراء وجعل له جعلاً فله المطالبة به بمجرد إتمام المعاملة وإن لم يتسلم الموکل الثمن أو المثلن وكذا لو وکله فی المرافعة و تثبیت الحق استحقه بمجرد إثباته وإن لم يتسلمه الموکل.

بازگشت به فهرست

مسئله ۳۴

اگر او را وکیل کرده باشد در اینکه طلبش را از شخصی وصول کند و آن شخص قبل از پرداخت دین از دنیا برود وکیل نمی تواند از ورثه او مطالبه دین کند، مگر آنکه وکالتش شامل آن نیز شده باشد (مثلا گفته باشد دین مرا از فلان شخص بگیرد و اگر مرد از ورثه اش بگیرد).

مسألة ۳۴: لو وکله فی قبض دینه من شخص فمات قبل الاداء لم یکن له مطالبه وارثه إلا أن تشملها الوکالة.

بازگشت به فهرست

مسئله ۳۵

اگر او را وکیل کرده باشد در اینکه طلبی را که از زید دارد استیفاء کند و او برای مطالبه آن نزد زید آید و زید به او بگوید این پولها را بگیر و بدهی مرا به فلانی (که همان موکل وکیل است) بپردازد هم پول را تحویل بگیرد و هم وکیل موکل اول در وصول طلب اوست و هم وکیل زید زید در پرداخت بدهی او و مادام که بدهی زید را نداده پولی که در دست اوست همچنان در ملک زید است، چیزی که هست وکیل از آن جهت که هم وکیل گیرنده است و هم وکیل دهنده می تواند بعد از تحویل پول از مدیون آن را با خودش دستگردان کند یعنی یکدست خود را دست بدهکار فرض کند و دست دیگرش را دست طلبکار و پول را از آن دست به این دست خود دهد به نیت استیفاء دین طلبکار، مگر آن که توکیل مدیون به نحوی باشد که شامل قبض وکیل نشود که در این صورت مادام که پول در دست وکیل است و به نحوی که گفتیم تحویل دست طلبکار نشده، زید می تواند آن را استرداد کند و اگر پول در دست وکیل تلف بشود دین بحال خود باقی است و اما اگر زید آن طور که در بالا گفتیم نگفته باشد بلکه گفت باشد این را بابت طلبی که از طرف فلانی مطالبه می کنی بگیر وکیل هم آن را بگیرد در حقیقت طلبکار اصلی پول خود را گرفته و ذمه زید بری می شود و دیگر زید نمی تواند آن را از دست وکیل پس بگیرد زیرا ملک طلبکارش شده است.

مسألة ۳۵: لو وکله فی استیفاء دینه من زید فجاء إلیه للمطالبه فقال زید: خذ هذه الدراهم واقض بها دین فلان ای

موکله فأخذها صار وکیل زید فی قضاء دینه، وکانت الدراهم باقیة علی ملک زید ما لم یقبضها صاحب الدین، و



للوکیل أن يقبض نفسه بعد أخذه من المديون بعنوان الوكالة عن الدائن في الاستيفاء إلا أن يكون توكيل المديون بنحو لا يشمل قبض التوكيل، فلزيد استرداها مادامت في يد الوكيل ولم يتحقق القبض من الدائن بنحو مما ذكر، ولو تقلت عند بقى الدين بحاله، ولو قال خذها عن الدين الذي تطالبني به لفلان فأخذها كان قابضاً للموكل، وبرأت ذمة زيد، وليس له الاسترداد.

بازگشت به فهرست

#### مسألة ٣٦

وكيل نسبت به آن چه از موكلش در دست دارد امين است يعنى اگر تلف شده ضامن نيست مگر آن كه در حفظ آن كوتاهى كرده باشد و يا بيش از حد متعارف بكارش بسته باشد، مثل اينكه جامه امانتى را پوشيده و يا حيوان را سوار شده باشد با اينكه وكيل بود آن دو را بفروشد لكن به خاطر اين تفريط و تعدى وكالتش باطل نمى شود، بنا بر اين اگر همان جامه كه پوشيده بود بفروشد بيعش صحيح است هر چند كه اگر قبل از فروختن تلف مى شد ضامن بود لكن همينكه آن را تحويل مشتري دهد عهده اش از ضمانت آزاد مى شود بلكه بعيد نيست كه با عقد بيع ضمانتش بر طرف شود.

مسألة ٣٦: الوكيل أمين بالنسبة إلى ما في يده لا يضمنه إلا مع التفريط أو التعدي، كما إذا لبس ثوباً أو حمل على دابة كان وكيلًا في بيعهما لكن لا تبطل بذلك وكالته، فلو باع الثوب بعد لبسه صح بيعه، وإن كان ضامناً له لو تلف قبل أن يبيعه، وبتسليمه إلى المشتري يبرأ عن ضمانه بل لا يبعد ارتفاع ضمانه بنفس البيع.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۳۷

اگر صاحب مال کسی را وکیل کند در اینکه مال معین او را بدون گرفتن شاهد به ودیعه بسپارد و وکیل او را به امانت به دست کسی داد و ان شخص منکر آن مال شد وکیل ضامن نیست ، بله اگر وکیلش کرده باشد که با گرفتن شاهد به امانت بسپارد و او بدون شاهد به امانت سپرده ضامن است ، و همچنین است اگر او را وکیل در اداء دین کرده باشد و او هم اداء دین او کرد ولی شاهد نگرفت و سپس طلبکار منکر اداء آن شد.

مسألة ۳۷: لو وکله فی ایداع مال فأودعه بلا إشهاد فمجد الودعی لم یضمنه الوکیل إلا إذا وکله فی أن یودعه مع الاشهاد فخالف، وکذا الحال لو وکله فی قضاء دینه فأداه بلا إشهاد وأنکر الدائن.

بازگشت به فهرست

مسئلہ ۳۸

اگر او را وکیل کند در اینکه کالائی برایش بفروشد و یا جنسی را برایش بخرد اگر تصریح کرده باشد به اینکه به غیر بفروشد و از غیر بخرد نمی تواند آن کالای فروشی را خودش بخرد و یا جنس خود را برای او بخرد و مسئله روشن است ، همچنانکه اگر وکالت را به عبارتی آورده باشد که هم شامل غیر می شود و هم شامل خود وکیل مسئله بی اشکال است ، و اما اگر مطلق ذکر کرده باشد مثلاً گفته باشد، (تو وکیل منی در اینکه این جنس را برایم بفروشی و یا فلان کالا را برایم بخری ) آیا شامل خود وکیل نیز می شود، تا بتواند جنس او را بفروشد و یا متاع خود را برای او از خودش بخرد و یا شامل او نمی شود، دو وجه بلکه دو قول است که وجه اول اقوی است منتهی وجه دوم احوط است.

مسألة ۳۸: لو وکله فی بیع سلعة أو شراء متاع فإن صرح بکون البیع أو الشراء من غیره أو بما یعم نفسه فلا إشکال، وإن أطلق وقال: أنت وکیل فی أن تبیع هذه السلعة أو تشتري المتاع الفلانی فهل یعم نفس الوکیل فیجوز أن یبیع السلعة من نفسه أو یشتري له المتاع من نفسه أم لا؟ وجهان بل قولان، أقواهما الاول وأحوطهما الثانی.

بازگشت به فهرست

اگر موکل و وکیل در اصل وکالت اختلاف کنند قول منکر وکالت مقدم است ، و اگر در تلف و یا کوتاهی وکیل در حفظ امانت موکل اختلاف کنند قول وکیل مقدم است ، و اگر در پرداخت مال به موکل اختلاف کنند ظاهر این است که حق تقدم با قول موکل باشد مخصوصا در صورتی که وکالت با جعل و قرارداد صورت گرفته باشد، و همچنین است اختلافی که ممکن است بین وصی و موصی له به این شکل اتفاق بیفتد که موصی له بگوید مال فلان میت را که وصیت کرده بود به من بدهی ، نداده ای و وصی بگوید داده ام ، و نیز اختلافی که ممکن است بین ولی کودک حتی پدر و جد او با کودک بعد از بلوغش رخ بدهد کودک بگوید مال مرا به من نداده ای و ولی او بگوید داده ام که در همه این موارد قول منکر مقدم است ، بله اگر اولیاء از یکطرف و مولی علیه از طرف دیگر باهم اختلاف کنند در دادن خرجی به خود مولی علیه یا به متعلقات او در زمان ولایتشان ولی بگوید داده ام و کودک بعد از بلوغ منکر آن شود ظاهر این است که قول اولیاء به شرطی که قسم بخورند مقدم است .

مسئله ۳۹: لو اختلاف فی التوکیل فالقول قول منکره ، ولو اختلاف فی التلف أوفی تفریط الوکیل فالقول قول الوکیل ، و لو اختلاف فی دفع المال إلى الموکل فالظاهر أن القول قول الموکل خصوصا إذا كانت الوكالة بجعل ، وكذا الحال فيما إذا اختلف الوصی والموصی له فی دفع المال الموصی به إليه ، والاولیاء حتی الاب والجد إذا اختلفوا مع المولی علیه بعد زوال الولاية علیه فی دفع ماله إليه ، فإن القول قول المنکر فی جميع ذلك ، نعم لو اختلف الاولیاء مع المولی عليهم فی الاتفاق عليهم أو علی ما يتعلق بهم فی زمان ولایتهم فالظاهر أن القول قول الاولیاء یمینهم .

بازگشت به فهرست